

تفسیر سورهٔ پینه (جلسه اول)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۵/۲۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفِكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَمَا تَفَرَّقَ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

به نام خداوند گسترده مهر مهربان

کسانی از اهل کتاب و مشرکان که به اسلام کافر شدند از سنت خدا (هدایت آدمیان) جدا نبودند تا این که آن دلیل آشکار برایشان آمد و حجت بر آنان تمام شد. (۱) آن دلیل آشکار، فرستاده‌ای است از جانب خدا که صحیفه‌های پاک قرآنی را بر آنان تلاوت می‌کند. (۲) در آن صحیفه‌ها نوشته‌هایی است که احکام و معارف الهی را که برپا دارنده امور جامعه انسانی است بیان می‌کند. (۳) و کسانی که شریعت و کتاب آسمانی به آنان داده شد، دچار پراکندگی در دین خود نشدند و به مذاهب گوناگون روی نیاوردند مگر پس از آن که دلیل روشن برایشان آمد. (۴) آنان به چیزی جز این فرمان نیافته بودند که خدا را بپرستند و اطاعت و عبادت را ویژه او کنند و بی آن که از راه اعتدال منحرف شوند، در راه او گام بسپرند و نماز را برپا دارند و زکات بپردازند. این است آن دین الهی که در قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی بیان شده و آن است برپادارنده مصالح جامعه انسانی. (۵) کافران (اهل کتاب و مشرکان) قطعاً در آتش دوزخ خواهند بود و در آن جا ماندگارند. اینانند که بدترین آفریدگانند. (۶) همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنانند که بهترین آفریدگانند. (۷) سزای آنان نزد پروردگارشان بوستان‌های جاوید بهشتی است با درختانی انبوه که از زیر آنها نهرها روان است. در آن جا برای همیشه ماندگارند.

عرض سلام و ادب دارم خدمت همه ی اساتید بزرگوار و دوستان و برادران و خواهران گرامی که در این جلسه حضور دارند. عرض تسلیت دارم و قبولی عزاداری های شما عزیزان به مناسبت سوگواری سالار شهیدان. ان شاءالله که خداوند متعال بر همه ی ما توفیق بدهد بتوانیم در این ایام آن طوری که شایسته هست عرض ادب و ارادت بکنیم به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت.

شناسه سوره

موضوع درس تفسیر سوره ی **بینه** هست. اینکه این سوره مکی هست یا مدنی می گویند دوا احتمال هست ولی در واقع مفاد این سوره و آیات این سوره تقویت می کند این نظریه را که این سوره مدنی باشد و در مدینه نازل شده باشد.

موضوع محوری سوره

اینکه غرض و موضوع محوری این سوره چیست، نظر ما آن غرضی که مرحوم علامه طباطبایی بیان کردند غرض قابل توجه و مرجحی است. ایشان می فرمایند این سوره نازل شده تا بیانگر عمومیت و جهانی بودن رسالت پیامبر بزرگوار اسلام را بیان بکند؛ هم با دلیل یعنی عمومیت را به طور مدلل بیان بکند و هم بیان بکند این مقتضای این رسالت را؛ یعنی آن علت و ریشه ی این رسالت رو که برمی گردد به سنت الهی بر لزوم ارسال بینه و اتمام حجت بر انسانها. حالا این موضوع را در ادامه بحث بیشتر توضیح می دهیم.

مشکل بودن تفسیر سوره نزد مفسران عامه

یکی از مفسران اهل سنت و از قدمای اهل سنت می گوید که این سوره از مشکل ترین سوره های قرآن هست؛ هم به لحاظ نظم در سخن و هم به لحاظ تفسیرش؛ خصوصاً سه آیه ی اول . واحدی در تفسیر الوسیطش این را مطرح کرده ، از مفسران قرن پنجم هست. به دنبال او فخر رازی و دیگران هم صحه گذاشتند بر اینکه این سوره دست کم دو سه آیه ی اول این سوره از مشکل ترین آیات هست در تفسیر.

راز اشکال و مشکل بودن تفسیر رو هم در این می دانند که اولاً در این سوره مشخص نکرده که این اهل کتاب و مشرکین از چه چیزی منقطع نمی شوند ، از چه چیزی جدا نمی شوند و بعد فرموده : **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا**

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ حَالًا مِنْ شَيْءٍ مِنْهُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكٰفِرِينَ ﴿١٠٠﴾
 این را بیان نکرده است.

اشکال دیگری که طرح کردند این است که اصولاً بین آیه ی اول و آیه ی چهارم نوعی تعارض هست؛ چون ظاهر آیه ی اول این هست که این اهل کتاب و مشرکین از کفر خودشان منفک نمی شوند تا بینه بیاید و از عقاید باطلشان منفک نمی شوند تا بینه بیاید؛ یعنی آیه ی اول ظهور دارد در اینکه موقعی که بینه بیاید دیگر اینها از کفرشان منفک می شوند و رها می شوند و ایمان می آورند؛ اما آیه ی چهارم می گوید نه اینها تازه دچار تفرقه و انکار و تکذیب شدند. آیه چهارم می فرماید: وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ. این أُوتُوا الْكِتَابَ که اعم است از اهل کتاب و مشرکین. تازه بلکه کتاب برایشان نازل شد و بینه آمد باز جدا شدند، انشقاق پیدا کردند، تکذیب کردند، رها کردند دین را.

خب این معنای آیه ی چهارم با معنای اول آیه باز نوعی تعارض دارد؛ خصوصاً که در آیه اول سخن از اهل کتاب هست و مشرکین با هم، اما در آیه ی چهارم سخن از مشرکین نیست. می گوید: وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، دیگر مشرکین در اینجا عطف نشده است و این هم در واقع بر ابهام و اجمال این آیات افزوده است.

چند دیدگاه در تفسیر آیه ۱ و ۴

در هر صورت مفسران کوشیده اند که در واقع یک تفسیر روشنی دست کم به زعم خودشان از این آیات شریفه ارائه بکنند. مجموعه ی تفاسیری که مفسران بیان کرده اند به بیش از دوازده تفسیر می رسد. دوازده نوع رویکرد فهم از این آیات ارائه شده است که نه لازم هست و نه ضرورت دارد که ما بخواهیم این دیدگاهها را همه را طرح بکنیم و مورد بررسی قرار بدهیم. به نظرم رسید که سه دیدگاه را مورد بررسی قرار بدهیم.

یک دیدگاهی که زمخشری مطرح کرده و بعد به نوعی فخر رازی از قدما و ابن عاشور از معاصرین و از مفسرین معاصر اهل سنت و دیگران از او جانبداری کردند با نوعی ویرایش و ویراستاری و اصلاحاتی، همان دیدگاه زمخشری را پذیرفتند. بعد از آن دیدگاه برخی از مفسران مثل مرحوم طبرسی را بیان بکنیم در مجمع البیان و در واقع تکمله هایی که مفسران معاصر زدند و خواستند پروبال بدهند و تقویت کنند این دیدگاه دوم را؛ مثل بیانی که مرحوم آیت الله طالقانی دارند در کتاب پرتوی از قرآن شان و مرحوم شهید مطهری دارند که این دو بزرگوار هم کوشیده اند تا همان عصاره و اصول سخن مرحوم طبرسی و دیگران را نوعی سامان بدهند و در واقع ابهاماتش

را برطرف بکنند. تفسیر سوم هم در واقع تفسیری است که مرحوم علامه طباطبایی به میان آورده است. این را هم در واقع طرح بکنیم و بعد ببینیم به کجا می‌رسیم و نظر برگزیده چه می‌تواند باشد.

تحلیل دیدگاه زمخشری

زمخشری آمده صورت مسئله را به گونه ای دیگر طرح کرده و می‌فرماید مسلماً این آیات نمی‌خواهند بگویند که این مشرکان و اهل کتاب از کفرشان جدا نمی‌شوند تا بینه بیاید؛ نه، جمله‌ی خبریه نیست این آیه، این آیه ناظر هست به یک ادعایی که اهل کتاب و مشرکان قبل از نزول قرآن داشتند. قبل از پیامبر بزرگوار اسلام، اهل کتاب ادعا می‌کردند که در آینده ای نزدیک پیامبری در این سرزمین مبعوث می‌شود و کتاب آسمانی جدیدی نازل می‌شود و ما حتماً در آن زمان به این کتاب آسمانی ایمان می‌آوریم و به این پیامبر جدید ایمان می‌آوریم و دست از افکار گذشته مان برمی‌داریم. اینها چنین ادعایی داشتند.

از نظر زمخشری مشرکین مکه هم باز چنین ادعایی داشتند که اگر پیامبری بر ما نازل شود و کتاب آسمانی نازل شود ما دست از این عقایدمان بر می‌داریم و به آن پیامبر ایمان می‌آوریم. قرآن می‌خواهد بگوید که شماها ای اهل کتاب، ای مشرکین شماها که در گذشته چنین ادعایی داشتید، چرا بعد از اینکه قرآن نازل شد، شما در واقع به آن ادعایتان عمل نکردید و وفادار نماندید و منکر قرآن و منکر رسالت پیامبر بزرگوار اسلام شدید؟

در واقع از نظر آقای زمخشری این آیه نوعی توبیخ است، نوعی احتجاج هست بر اهل کتاب و مشرکین و به سخن دیگر به بیان تفسیری این آیه ی اول جمله ی خبریه نیست؛ بلکه جمله ی انشائیة ی تعجب است با توبیخ. دارد توبیخشان می‌کند و دارد می‌گوید شماها که می‌گفتید اگر دینی بیاید ما ایمان می‌آوریم چرا پس ایمان نیاوردید؟ دارد توبیخشان می‌کند. تعجب می‌کند که شما چگونه آن ادعا را داشتید ولی الان به آن عمل نکردید؟

پس آیه ی اول به ظاهر دارد خبر می‌دهد؛ ولی به ظاهر دارد انشای تعجب می‌کند، انشای توبیخ می‌کند. مذمت دارد می‌کند آنها را. آیه ی چهارم دارد می‌گوید خب حالا اینها که چنین ادعایی داشتند چه کردند با دین پیامبر اکرم؟، چه رویکرد و موضعی گرفتند در مقابل قرآن کریم و پیامبر اکرم؟ آیه ی چهارم می‌گوید اینها در واقع اجتماع نکردند بر دین پیامبر اکرم، اجتماع نکردند بر ایمان به قرآن و ایمان به پیامبر اکرم بلکه دو دسته شدند؛ گروهی ایمان آوردند به پیامبر اکرم و گروهی از آنها تکذیب کردند پیامبر اکرم (ص) را.

پس آیه ی اول جمله ی انشائیه ی تعجیبه هست و تویخ است در غالب یک جمله ی خبری و آیه ی چهارم در واقع دارد خبر می دهد که اینها که این ادعا را داشتند پس چه کردند؟ واقعیت چگونه شد؟

زمخشری برای اینکه این مدعایش را ثابت کند به برخی از آیات قرآن هم تمسک می کند و می گوید؛ مثلاً آیه ی هشتاد و نه سوره ی بقره دارد گزارشی را از آن ادعایی که اهل کتاب داشتند در این آیه می فرماید: **وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ**. این اهل کتاب را که شما می بینید، این یهود و نصاریی که می بینید، قبل از بعثت پیامبر اکرم، یعنی قبل از **يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا**، استفتاح می کردند؛ یعنی مشرکین مکه را و مدینه را نفرین می کردند می گفتند شما الان به ما ظلم می کنید ولی در آینده پیامبری می آید، کتاب آسمانی می آید، شما ایمان نمی آورید؛ ولی ما ایمان می آوریم. آنوقت ما بر شما مسلط می شویم. آنوقت ما این ظلم هایی را که الان به ما می کنید را ما آن موقع بر پیامبر و آن کتاب آسمانی جدید در واقع جبران می کنیم و تقاص مان را از شما می گیریم. زمخشری می گوید این آیه ی هشتاد و نه سوره ی بقره این ادعای ما را ثابت می کند و آیات ۱۵۶ و ۱۵۷ سوره انعام هم در واقع ادعای مشرکین مکه را بیان می کند و در آن آیات مثلاً می فرماید که: **أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ، أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً**. این قرآن را نازل کردیم تا شما مشرکین در آینده نگویند که اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می شد ما ایمان می آوردیم و بهترین امت می شدیم و در واقع به هدایت برتر می رسیدیم.

اینها معتقدند که این دو آیه هم مدعایشان را ثابت می کند. بعد هم عرض کردم مفسران بعد از زمخشری مثل ابن عاشور و اینها آمدند دیدگاه زمخشری را یک اصلاحاتی کردند که برخی از رخنه هایش را جبران بکنند. دیگر از آنها می گذریم؛ اما اساس سخن زمخشری همین است که عرض کردیم و گذشت.

در واقع نکته ای که در اینجا هست این هست که این تفسیر، تفسیر پذیرفتنی نیست؛ در واقع نمی شود آن را تفسیر موجهی دانست؛ بخاطر اینکه آیه ی اول ظهور ندارد که یک جمله ی انشائیه باشد، تعجب باشد، تویخ باشد که ظهور اولیه اش این است که دارد گزارش می دهد، دارد از یک واقعیتی خبر می دهد. اینکه شما از جمله ی خبریه را حمل کنید بر جمله ی تعجیبه یا انشائیه و تویخ و اینها، این برخلاف ظاهر این آیه هست.

نکته ی دوم این هست که شما می گوئید مشرکان مکه قبل از بعثت پیامبر اکرم می گفتند اگر کتاب آسمانی نازل شود و رسولی بیاید ما ایمان می آوریم؛ در حالیکه اصولاً مشرکین و دست کم گروه زیادی از مشرکین، منکر اصل رسالت هستند، منکر اصل وحی هستند، منکر اینکه اصلاً کتاب آسمانی وجود دارد یا وحی؛ یعنی نبوت عامه را قبول ندارند اصلاً؛ حالا اینها نوعاً در واقع به آن کسانی رسولان الهی را هم مشرکین مکه هم پیش از مشرکین مکه، هر پیامبری که برایشان نازل می شد می گفتند تو پیامبر نیستی، تو ساحری، تو مجنون هستی مشرکین مکه هم همینطور؛ در واقع ما آیه ای نداریم در قرآن کریم که ثابت بکند که مشرکین چنین ادعایی قبل از بعثت به پیامبر اکرم داشتند.

آن آیه ی استشهادی اینها به سوره ی انعام که دارد: **أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ**، نمی خواهد بگوید که اینها چنین ادعایی داشتند؛ این آیه می خواهد بگوید که ما قرآن را بر شما مشرکین نازل کردیم تا فردای قیامت عذر نداشته باشید، بهانه ای نداشته باشید که بگوئید ای خدا اگر در دنیا بر ما پیامبری می فرستادی، کتاب آسمانی را نازل می کردی، ما هدایت می شدیم و ما می پذیرفتیم. دارد در واقع عذری که می خواهند در قیامت بیاورند را دارد بازگو می کند؛ نه اینکه اینها قبل از بعثت اعتقاد به نبوت و کتاب آسمانی داشته باشند؛ متهمی منتظر یک کتاب و پیامبر بوده باشند تا بر آنها نازل شود و آنها هم ایمان بیاورند. اتفاقاً در آیاتی از قرآن کریم داریم که این مدعا را ثابت می کند که اینها به اصل نبوت عامه اعتقاد جدی نداشتند که حالا خیلی وارد آن آیات شریفه و بحثشان نمی شویم.

نکته ای دیگر این هست که اگر واقعا اینطور باشد این آیه باید می گفت: **لَيْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا لَيْفَكَ الَّذِينَ كَفَرُوا**؛ نه اینکه بگوید: **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا. لَمْ يَكُنِ** یعنی اصلاً استعداد انفکاک را ندارند. توانایی انفکاک را ندارند. قادر نیستند؛ مثل آن آیه ی شریفه خطاب به پیامبر بزرگوار اسلام می فرماید: **عَلَّمَكَا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ**؛ ما به تو علمهایی دادیم که تو اصلاً توانایی درکش را نداشتی. اگر ما این وحی را بر تو نمی کردیم، تو اصلاً قادر نبودی و استعداد آن را نداشتی به این علوم بررسی. **عَلَّمَكَا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ** این را می خواهد بگوید؛ نمی گوید **عَلَّمَكَا مَا لَمْ تَعْلَمُ**؛ اگر بگوید **عَلَّمَكَا مَا لَمْ تَعْلَمُ**؛ یعنی یک چیزهایی را به تو یاد دادیم که تو نمی دانستی، ولی ممکن بود در آینده هم به آن علم پیدا کنی، حالا ما زودتر به تو یاد دادیم. اما **عَلَّمَكَا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ**؛ یعنی اصلاً تو شأنیت عالم شدن به این معارف را نداشتی، توانش را نداشتی. هزار سال هم عمر می کردی نمی توانستی

به این معارف بررسی. اینها می گویند **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا** اینها اصلا توان انفکاک ندارند. استعداد و قدرت جدا شدن را ندارند؛ اما خب یک کسی یک ادعایی کرده خب براحتی می تواند از آن ادعا جدا شود.

تحلیل دیدگاه مرحوم طبرسی

تفسیر بعدی هم عرض کردم گروهی مثل مرحوم طبرسی و دیگران دارند. اینها می گویند در واقع متعلق **منفکین** عقاید انحرافی و باطل پیشین است. در آیه اول می فرماید که این اهل کتاب و مشرکین نمی توانند از عقاید باطل و انحرافی خودشان جدا شوند؛ مگر اینکه **بینه** بر آنها نازل شود؛ مگر یعنی **بینه** هم پیامبر اکرم است، **بینه** هم قرآن هست؛ مگر اینکه قرآن نازل شود، پیامبر اکرم مبعوث شود. با آمدن **بینه** که پیامبر بزرگوار اسلام هست، اینها از کفرشان جدا می شوند. آن وقت است که اینها می گویند که آیه ی چهارم هم می خواهد بگوید که بعد از اینکه پیامبر اکرم آمد، اینها دچار اختلاف شدند. گروهی ایمان آوردند و گروهی مشرک شدند.

منتهی این آیه ی چهارم را مرحوم علامه طبرسی جور دیگری معنا می کنند: **وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ**؛ این **بینه** در آیه ی چهارم می گوید همان بشارت هایی هست که انبیاء پیشین نسبت به بعثت پیامبر اکرم دادند. بشارتهایی هست که حضرت موسی در تورات به یهودیان داد که در آینده پیامبر آخرالزمان می آید با این اوصاف و یا بشارتهایی که حضرت عیسی در انجیل داد که در آخرالزمان پیامبری می آید با این اوصاف. آیه چهارم از نظر این مفسران می خواهد بگوید که این اهل کتاب نسبت به پیامبر اکرم دو دسته شدند، بعد از اینکه بر پیامبر اکرم نازل شد دو دسته شدند؛ یک دسته ایمان آوردند و یک دسته نیاوردند. این **تفرقشان** در چه زمانی رخ داد؟ در چه شرایطی؟ در این شرایطی که بشارتهای آسمانی انبیاء گذشته خودشان را هم داشتند، در عین حالی که آن بشارتها را داشتند، باز گروهی از ایشان به پیامبر بزرگوار اسلام ایمان نیاوردند.

خب این هم بیانی هست که این مفسران دارند که خیلی سراسر خواسته اند این دو آیه را حل کنند، تفسیر کنند، بدون اینکه ابهاماتی که هست را جواب بدهند که آیه ی اول می گوید بعد از آمدن **بینه** اینها جدا می شوند ولی آیه ی چهارم می گوید جدا نمی شوند دچار تفرقه می شوند. تعارض را چگونه می خواهید حل بکنید؟ آیه ی اول می گوید که اگر پیامبر اکرم بیاید همه از کفرشان منفک می شوند و آیه ی چهارم می گوید نه، اینها منفک نشدند، بلکه دو دسته شدند؛ خصوصا که اگر شما اینجور معنا می کنید **تفرق** در آیه ی چهارم را تفرق نسبت به پیامبر اکرم می دانید، دیگر نباید **بینه** را بشارتهای پیشین بدانید؛ چون در آیه ی اول گفتید **بینه**، پیامبر اکرم است.

اگر بینه پیامبر اکرم هست دیگر چرا بینه ی آیه ی چهارم را به معنای بشارت ها می گیرید؟ آنوقت بشارتها هم اگر باشد مربوط می شود به اهل کتاب، یهود و نصاری. مشرکین که کتاب آسمانی قبل از قرآن نداشتند که بشارت داشته باشد. باز اینجا دچار نوعی در واقع چالش می شوند این مفسران.

تحلیل دیدگاه آیت الله طالقانی

مرحوم آیت الله طالقانی و مرحوم شهید مطهری خواستند همین دیدگاه را در واقع یک مقدار تعمیق کنند و سر و سامان بدهند من ابتدا بیانی که مرحوم طالقانی دارند چون مقدم هست بر بیان مرحوم شهید مطهری به جهت تاریخی و تألیف این کتاب پرتوی از قرآن، آنرا را نقل می کنم و بعد بیانی که مرحوم شهید مطهری دارند. مرحوم آیت الله طالقانی می فرمایند که این آیه ی اول ناظر است به یک اصل از اصول روانشناختی درباره انسانها به خصوص کافران و آیه ی چهارم ناظر است به یک اصل دوم، به یک سنت دوم، در واقع این سه آیه دارند دو اصل از اصولی که حاکم بر نظام انسانی هست را دارند بیان می کنند.

آیه ی اول می خواهد کدام اصل را بگوید؟ آیه ی اول می خواهد بگوید اگر عقایدی کفرآمیز، عقایدی انحرافی، بدون تفکر و دلیل در انسانها به وجود بیاید، در اثر تلقین و عادات و شرایط اجتماعی و تعصب و امور عاطفی باورهایی در انسان جاگیر بشود، این باورهای انحرافی که تکیه دارد بر عواطف و تعصب و تلقین و عادات و شرایط اجتماعی، اینها از انسان ها جدا نمی شود. اگر ایجاد شوند دیگر جدا شدنی نیستند چون در روحشان، در عواطفشان رسوخ پیدا کرده و راه تفکر را بر آنها بسته است. چنین افرادی دیگر نمی توانند تفکر بکنند. انگار عقلشان از کار می افتد و استدلال نمی توانند بکنند بر علیه آن عقاید باطلشان و استدلالهای دیگران هم در اینها اثر نمی کند چرا؟ چون اینها این باورهایشان تکیه بر دلیل ندارد.

به بیان مرحوم طالقانی؛ به ویژه باورهای انسان که گاهی تکیه بر دلیل دارد و یک وقتی تکیه بر علت دارد؛ یک وقت دلایلی باعث شده من یک اندیشه و باوری پیدا کنم و یک وقت علت هایی باعث شده است؛ این علت ها می تواند عاطفی باشد، می تواند اقتصادی باشد، می تواند اجتماعی باشد، روحی و روانی باشد. یک علل روانشناختی هست که باعث شده من به یک اندیشه ای برسم. اگر باورهای من تکیه بر دلیل باشد، خب این زود زائل می شود؛ یعنی امکان زوال دارد؛ یعنی کسی بیاید این دلیل من را باطل کند و یک دلیل و استدلال محکم تری ارائه بکند خب من این دلیل خودم را کنار می زنم و از باورم جدا می شوم؛ اما اگر اندیشه های من، عقاید من

تکیه بر علل داشت، تا آن علت ها از بین نرود، اندیشه از بین نمی رود؛ یعنی با دلیل و برهان و استدلال از بین نمی رود و رسوب کرده انگار در واقع جزئی از هویت ذهنی شخص شده و از نظر ایشان جمله ی **الَّذِينَ كَفَرُوا** که در صدر آیه اول آمده این ناظر به یک مرحله ی خاصی از او نیست ، ناظر به یک امت خاصی نیست ، یک گروه خاصی نیست ، یک مقطع تاریخی نیست. می خواهد بگوید جریان کفر در طول تاریخ اینطور هست. جریان کافران در طول تاریخ این طور هست؛ در واقع اینجور نیست که بخواید کافران پیش از اسلام را فقط بازگو بکنند و شرح بدهند. جریان کفر را دارد می گوید ، می گوید چنین وضعیتی بر ذهن و روح کافران در طول تاریخ حاکم بوده که این باورهای انحرافیشان چون چنین عللی داشته است، لذا راه تفکر و تعقل و استدلال را بر آنها بسته است و باید یک چیز دیگری بیاید از جنس استدلال عقلی صرفا نباشد ، صرفا از جنس دلایل عقلی نباشد. یک **بینه** باشد. یک **بینه** ی الهی باشد و آن می تواند این علت ها را از بین ببرد و آنها را از این عقاید انحرافی در واقع جدا کند.

خب آیه ی چهارم چه می خواهد بگوید از نظر ایشان ، از نظر ایشان آیه ی چهارم می خواهد یک سنت دیگری را بگوید، یک اصل دیگری را بازگو بکند. آن اصل این است که بعد از اینکه **بینه** ی الهی آمد و به انسانهای کافر عرضه شد، باز انسانها هر چند در ابتدا از این کفرشان دست برمی دارند و و از این دین و کتاب آسمانی پیروی می کنند ولی بعد از پیامبرشان دچار اختلاف می شوند دچار تفرق در خود دین می شوند، در درون دین می شوند. دچار تحریف در دین می شوند، کج فهمی در دین می شوند. مظاهر گوناگون ایجاد می شود. در اثر اینکه هر کسی فهم خودش را از دین مستقلا حجت می داند و فهم های دیگران را باطل می داند، هر کسی یک جوری فهم می کند از دین ، مذاهب گوناگون پدید می آید.

این **مَا تَفَرَّقَ** ناظر به این است هر چند **بینه** آنها را از کفر پیشین نجات داد و ایمان می آورند به کتاب آسمانی که بر آنها عرضه شده حالا چه تورات باشد چه انجیل باشد چه قرآن باشد؛ اما بعد از آن صحابه ی آن دین ، اصحاب آن دین ، پیروان آن دین، دچار تفرقه ی دین می شوند، دچار اختلاف در دین می شوند. دین را شعبه ، شعبه می کنند. مذاهب گوناگون همچنان که در دین یهود بعد از حضرت موسی مذاهب مختلف پدید آمد. بعد از حضرت عیسی در نصرانیت مذاهب متعددی پدید آمد. بعد از رحلت پیامبر اکرم هم مذاهب متعددی در دین اسلام پدید آمد. اهل سنت ، شیعه ، شیعه چند فرقه ، خود اهل سنت چند فرقه. ایشان می فرماید که بیایم آیه ی چهارم را ناظر به این اصل دوم بدانیم که بر جریان کفر و نظام انسانی و انسانها حاکم است.

البته ایشان می فرماید یک احتمال دیگر هم درباره ی آیه ی چهارم می توانیم بدهیم و آن این است که بیاییم بگوییم که این تفرّق ، تفرّق از باب ایمان و تکذیب است؛ یعنی بعد که کتاب آسمانی بر این امت کافر، امتی که دچار عقاید انحرافی پیشین بود، عرضه شد گروهی به این کتاب آسمانی که بر آنها عرضه شده ایمان آوردند و از عقاید پیشینشان نجات پیدا کردند و گروهی هم نه ، باز تکذیب کردند همین کتاب آسمانی را. تعارض بین آیه ی چهارم و آیه ی اول است؟ نه، تعارض نیست چرا؟ چون آیه ی اول می گوید امکان ندارد بدون بینه کافران از عقاید انحرافی جدا شوند. امکان ندارد؛ یعنی محال است، ممتنع است از عقاید باطلشان رها شوند و جدا شوند مگر بینه بیاید. خب بینه بیاید چه کار می کند؟ بینه باعث می شود که آن امتناع و محال بودن از بین برود. امتناع که از بین رفت امکان پدید می آید. بعد از امتناع، امکان به معنای عام است. حالا که امتناع از بین رفت و اینها امکان جدا شدن از عقاید باطل برایشان فراهم شد با بینه، خب حالا به اختیار خودشان ، به اراده ی خودشان، آنها که استعداد و ایمان دارند، ایمان می آورند و آنها که استعداد ندارند، ایمان نمی آورند؛ اما قبل از اینکه بینه ی الهی بیاید همانهایی هم که استعداد جدا شدن دارند، نمی توانند جدا شوند. امکان جدا شدن و توانایی جدا شدن را ندارند. آن امتناع که از بین رفت این امکان در آنها پدید می آید و باز دو دسته می شوند.

این بیانی است که مرحوم آیت الله طالقانی دارد. سرو سامانی دادند به بیان مرحوم طبرسی و دیگران و انصافاً هم نکات خوب و ارزشمندی گفتند. این نکات قابل تأیید است؛ به طور کلیت؛ یعنی هم دلایل غیر دینی ، غیر نظری این را تأیید می کند و هم دلایل نقلی؛ یعنی آیات قرآن و روایات در واقع تأیید می کند؛ اما اینکه این دو آیه ، این سه آیه ناظر به این موضوع باشند، این یک بحث دیگری است؛ هر چند اصل حرف ، اصل مدعا سخن خوب و منطقی است.

تحلیل دیدگاه شهید مطهری

مرحوم شهید مطهری هم همین بیان را باز به نوع دیگری تکمیل می کنند و یک اصلاحی انجام می دهند. ایشان می خواهد بفرماید که این کلمه ی بینه که در این آیه اول آمده یک نکته ای را می خواهد بگوید. این **لَمْ يَكُنِ** **الَّذِينَ كَفَرُوا** تا **مُنْفَكِينَ** در واقع یک نکته دیگری را می خواهد بگوید. هر چند باهم ارتباط دارند. این صدر آیه می گوید که اهل کتاب و مشرکین منفک نیستند از عقاید باطلشان ، از عقاید انحرافی شان چرا؟ به همان دلیلی که مرحوم طالقانی فرمود؛ چون اینها این باورهای اعتقادیشان مبتنی بر دلیل نیست، بر اساس تلقین و عادات غلط

و شرایط اجتماعی و عواطف و تعصب و جهالت پدید آمده ولذا رسوخ کرده در دل‌های آنها، جدا شدنی نیست از اینها و اینها خودشان توانایی جدا شدن از این باورهای غلط را ندارند تا بینه بیاید.

اما خود بینه چه می خواهد اینجا بگوید؟ ایشان می خواهد بگوید که، این بینه می خواهد بگوید در ساختار وجودی انسان یک نیروی توانمند و اثرگذاری وجود دارد بنام **عقل**. این نیرو و این توانمندی و این قوه ای که در ساختار وجود انسان هست این باعث می شود که بینه ی الهی اثر گذار باشد و آلا اگر در انسانها **عقل بینه** پذیر نباشد، در انسانها **فطرت بینه** پذیر نباشد، چه بینه بیاید و چه بینه نیاید، انساها از کفرشان در واقع جدا شدنی نیستند.ایشان باز تکمیل می کنند این فرمایش شان را و در ادامه می گویند این آیه ی قرآن دارد دو نظریه ی مکاتب بشری را درباره ی انسان و عقل انسان نقد می کند.

عده ای می گویند که درواقع این باورهای انسان اصولا تکیه بر عقل ندارد. عقل در انسان نه اندیشه ساز است و نه باور ساز است و نه می تواند اندیشه ها و باورهایی که ایجاد شده را از بین ببرد. عقل در انسان هیچ کارایی ندارد. نمی تواند باور و اندیشه را بسازد و نمی تواند باورهایی که ایجاد شده را از بین ببرد. گروه دوم که درواقع نگاه مادی گرایانه به انسان دارند می گویند که نه، آن چیزی که باورهای انسان را می سازد، آن طبقات اجتماعی انسانهاست. ماتریالیستها می گویند که شما بگویید که مثلا چه می خورید تا ما بگوییم چه باوری دارید. بگویید از چه طبقه ی اجتماعی هستید، وضع اقتصادیتان چگونه هست؟ اگر متمول اید و ثروتمندید، یک عقاید خاصی دارید و اگر از طبقه ی متوسط جامعه به لحاظ اقتصادی هستید، یک باور دیگری دارید و اگر از فقرا هستید، یک باور دیگری دارید. این فقر و غنای انسانهاست و این معیشت و وضعیت اقتصادی انسانهاست که باورها را می سازد یا باورها را تغییر می دهد و از بین می برد.

ایشان می فرماید که این آیه دارد این دو نظریه را ابطال می کند و می گوید نخیر، بینه در انسان اثر دارد؛ چون عقل در انسان وجود دارد؛ چون یک نیرویی در انسان وجود دارد که از این بینه اثر می گیرد. پس علاوه بر عادات، عقل هم در انسان اندیشه ساز است، باورساز است و عقل هم می تواند باورهای پیشین را درواقع کنار بزند و به باورهای جدید برسد.

بعد ایشان می فرمایند که مراد از بینه در این آیه ی اول، پیغمبر بزرگوار اسلام است؛ یعنی به لحاظ مصداقی نه به لحاظ مفهومی. بر خلاف مرحوم طالقانی که فرمودند بینه در آیه ی اول یک شخص خاصی نیست، یک پیامبر

خاصی نیست؛ یعنی همه ی پیامبران. بینه یعنی مطلق رسولان در طول تاریخ. مرحوم شهید مطهری می فرماید که نه، در این آیه مراد از بینه وجود مقدس پیامبر بزرگوار اسلام هست.

آن وقت تفاوت دیگری مرحوم شهید مطهری با مرحوم طالقانی دارند علاوه بر اشتراکاتشان و آن این است که ایشان می فرماید که آیه ی چهارم ناظر است به تفرقی که اهل کتاب نسبت به کتب آسمانی پیشینشان داشتند. وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ؛ یعنی این یهود و نصاریی که الان قرآن بر ایشان عرضه شده و درباره قرآن اختلاف می کنند و عده ای از ایشان ایمان می آورند و عده ای از ایشان ایمان نمی آورند، ای پیامبر در گذشته هم اینها نسبت به کتب آسمانی قبلی هم همین طور بودند. نسبت به تورات هم همین طور بودند. یک عده ای از ایشان ایمان آورند به تورات و یک عده ای از ایشان ایمان نیاوردند. یک عده ای از ایشان به انجیل و حضرت عیسی ایمان آوردند و یک عده ای از ایشان ایمان نیاوردند. تو نگران نباش تو ناراحت نباش.

از نظر شهید مطهری آیه ی چهارم دارد به پیامبر اکرم دلداری می دهد، تسلیت می دهد که ای پیامبر ناراحت نباش از اینکه چرا همه ی اینها به تو ایمان نیاوردند؟ ناراحت نباش از اینکه چرا همه اهل کتاب به قرآن ایمان نیاوردند یا همه مشرکین ایمان نیاوردند؟ بخشی از ایشان ایمان آوردند. در گذشته هم همین طور بوده، هر پیامبری که ما فرستادیم و هر کتاب آسمانی که فرستادیم در گذشته، باز امتهای دو دسته شدند؛ عده ای ایمان آوردند به آن پیامبر و کتاب و عده ای تکذیب کردند چرا؟ اگر در زمان گذشته پیامبری می آمد، کتاب آسمانی می آمد و همه امت به او ایمان می آوردند، تفرقه پیدا نمی کردند، آن جای نگرانی برای تو بود که مثلاً تصور بکنی تو راه را درست نرفتی و رسالت را به خوبی انجام ندادی؛ اما این گونه نیست. اگر این تفرق است منشأش تو نیستی. تو در بینه بودن کاملی، تو در تبلیغ و رسالت کاملی. هر آنچه که باید بوده انجام دادی. اشکال از خود اینهاست و این یک اشکال در واقع تاریخی و درازدامنی است. از گذشته این تفرق نسبت به کتب آسمانی بوده است.

این هم بیانی که مرحوم مطهری دارند حول و حوش بیان مرحوم طبرسی و دیگران.

تحلیل دیدگاه علامه طباطبائی

اما مرحوم علامه طباطبائی را اول بیان ایشان را عرض بکنیم و بعد یک مقایسه ای بکنیم بین دو دیدگاه اخیر که هرکدامشان از وجاهت و قوتی برخوردار است و بعد ببینیم که به چه نظر و نتیجه ای می رسیم. مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه می فرمایند که اولاً این سوره همانطور که عرض کردیم در صدد اثبات با دلیل

جهانی بودن رسالت پیامبر بزرگوار اسلام بر عموم بشر است و اینکه فرمود **مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ**؛ چون انسانهای عصر پیامبر اکرم را اگر تقسیم بکنیم یا اهل کتابند مثل یهود و نصاری و زرتشتیها و اینها و غیر اهل کتاب هم که می شوند بت پرسته و همانها که کتاب آسمانی ندارند. پس مراد از مشرکین یعنی بت پرستانی که کتاب آسمانی ندارند. اهل کتاب هم که معلوم است و مراد از این متعلق کفرها در آیه ی اول کفر به پیامبر بزرگوار اسلام است. می فرماید که این کسانی که به تو کافر شدند و به قرآن ایمان نیاوردند از اهل کتاب و مشرکین، اینها **مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ** هستند. پس متعلق کفر را مرحوم علامه طباطبایی کفر به پیامبر اکرم و اسلام گرفتند؛ بر خلاف تفسیر قبلی که می گفتند مراد از **الَّذِينَ كَفَرُوا**، این همان عقاید کفرآمیز پیشین و عقاید باطل و انحرافی پیشین است؛ نه کفر به قرآن و کفر به پیامبر بزرگوار اسلام. بعد ایشان می فرماید که این آیات که ما بررسی می کنیم مجموع این هشت آیات را، سیاق این آیات را، این آیات می خواهد بگوید که این رسالت عمومیت دارد، یک. این رسالت مقتضای یک سنت فراگیر خداوند متعال است دو. این را می خواهد بگوید و بعد می خواهد در ادامه بگوید که حالا انسانها در طول تاریخ تا روز قیامت نسبت به دین اسلام چه موضعی دارند، چه وضعیتی دارند و آیه ی چهارم باز یک نکته ی دیگری است که عرض می کنیم. خب ایشان می فرماید که ما آیات قرآن را که بررسی می کنیم، می بینیم قرآن کریم می فرماید خدای متعال یک سنتی دارد؛ یک سنت تکوینی فراگیر. از آغاز خلقت بوده است تا روز قیامت؛ آن سنت لزوم هدایت بشر، شما اسمش را بگذار یا سنت حجت آوردن و بیّنه آوردن برای بشر بگذار یا سنت احتجاج بگذاریم برای بشر، فرقی نمی کند. آیات قرآن کریم می فرماید خدا یک سنتی دارد، با این اسمهایی که عرض کردیم، این چسبیده به انسانهاست. این سنت از انسانها جدا شدنی نیست. انسانها از این سنتها جدا شدنی نیستند؛ مگر اینکه رسول بیاید برای آنها، مگر آنکه بیّنه بیاید برای آنها، بیّنه که برای آنها آمد، دیگر این سنت آنها را رها می کند. این احتجاج می رود کنار. این عذر آوری و اعتذار می رود کنار. بشر اگر برایش بیّنه نیاید، همواره با یک عذری همراه است. یک عذری او را گرفته است. هر چه فردای قیامت بگویی این عذر می آورد و می گوید اگر برای من کتاب آسمانی می فرستادی من این راه غلط را نمی رفتم و اگر پیامبری می آمد من صراط مستقیم می رفتم. این عذر با بشر هست. این احتجاج علی الله چسبیده به بشر است. زمانی این اعتذار و احتجاج از بشر گرفته می شود که بیّنه برای او آورده شود. بیّنه که بیاید دیگر این عذری ندارد. بیّنه همان رسولان الهی هست و می فرماید در آیات متعددی خداوند متعال این سنت را بیان کرده یک. همراهی این سنت با بشر و انسانها را هم بیان کرده بود؛ **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَإِنْ مِنْ**

أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ: ای پیامبر ما تو را نازل کردیم، فرستادیم، مبعوث کردیم که بشیر و نذیر باشی. بدان هیچ امتی در طول تاریخ نبوده است، مگر اینکه نذیری آمده در میان آن امت و رفته؛ یعنی یک سنت الهی است. اینکه بشیر و نذیر، رسول، بینه بیاید در امت، یک سنت الهی است و این سنت همواره با بشر بوده است. زمانی این سنت بیان شده، بشری را، یا امتی را، یا گروهی را، رها می کند که بر آن گروه خاص، بر آن امت، رسول آمده باشد و بینه آمده باشد و می فرماید در آیات متعددی، از جمله آیه ی ۱۵۷ سوره انعام که در واقع به نادرستی آن پیروان زمخشری به آن استناد کردند که آن آیه در واقع می تواند مستند علامه طباطبایی باشد؛ أَوْ تَقُولُوا یعنی لَا تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ؛ ما برای شما پیامبر می فرستیم، کتاب آسمانی می فرستیم تا در آینده احتجاج نکنید بر خدا و عذر نیاورید که اگر کتابی بر ما نازل می شد لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ، ما بهترین امت می شدیم. هدایت پذیرترین امت می شدیم؛ بلکه این عذر را خدا از شما جدا کند، این احتجاج را جدا بکند خدا باید بینه بفرستد؛ در آیه ۱۶۵ سوره نساء داریم: رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ: خداوند متعال در طول تاریخ پی در پی و متوالیا رسولانی می فرستد که مبشر باشند و نذیر باشند. چرا؟ چون حجت نداشته باشند و تا حجت را از مردم بگیرند. این حجتی که در دست مردم است و از مردم جدا نمی شود و مردم از آن منفک نمی شوند، این را از مردم بگیرد با فرستادن رسولان الهی.

پس علامه می فرماید که اگر آیات قرآن را بررسی کنیم این آیات دلالت دارد که این سنت الهی که عرض شد می تواند سنت احتجاج باشد، اعتذار باشد، حجت خدا باشد، این از بشر جدا نمی شود تا اینکه بینه وارد شود؛ یعنی به بیان دیگر، انسانها همواره در گمراه بودن و در داشتن عقاید باطل و در کفر همواره حجت دارند، احتجاج دارند، عذر دارند و از این عذر و گمراهی نجات پیدا نمی کنند، مگر بینه و رسولی وارد شود. اگر بینه آمد، دیگر آنها از این عذر جدا می شوند و یا آن عذر و آن احتجاج از آنها جدا می شود.

خب این بیانی است که مرحوم علامه طباطبایی دارند. بعد ایشان می فرمایند خب مراد از بینه در آیه ی اول هم پیامبر بزرگوار اسلام است. در آیه ی چهارم چه می خواهد بگوید؟ در آیه ی چهارم می خواهد به پیامبر بزرگوار اسلام بفرماید که ای پیامبر اگر اینها به تو ایمان نیاوردند، بدان که این یک امر بدیعی نیست، قبلا هم سابقه داشته و قبلا هم ما کتابهای آسمانی که برای دیگران فرستادیم، آنها در واقع باز دچار این تفرق شدند؛ تفرقی که نسبت به دین تو پیدا کردند. آن وقت در دین پیامبر اکرم و در دین اسلام چه تفرقی ایجاد شد؟ دو نوع تفرق، آن دو نوع تفرقی که مرحوم طالقانی فرمودند؛ یکی نسبت به اصل پذیرش قرآن و رسالت پیامبر اکرم که گروهی پذیرفتند

و گروهی نه ، یکی آن اختلاف و تفرقی که امتی که ایمان آورد و پذیرفت پیدا کرد که مذاهب گوناگونی ایجاد شد .

نکته ای که در اینجا هست این است که در واقع مرحوم علامه ی طباطبایی می فرمایند که این **مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ** این منی که آمده، **مِنْ** بعضیه هست و نه **بیانیه** که حالا نکته ای دارد که در ادامه عرض می کنیم.

وجوه مایز دیدگاه مفسران

خب بیان مرحوم علامه طباطبایی را به اجمال عرض کردیم و بیانات بزرگان دیگر را هم عرض کردیم. اینها در چند نکته باهم تفاوت دارند. اولین نکته این است که متعلق **كُفَرُوا** را در آیه ی اول **الَّذِينَ كَفَرُوا** را مرحوم علامه طباطبایی فرمودند پیامبر است و قرآن؛ یعنی این اهل کتاب و این مشرکینی که به تو کفر ورزیدند ای پیامبر؛ اما این بزرگان دیگر مثل مرحوم شهید مطهری و مرحوم طالقانی می فرمایند: نه ، مراد از **كُفَرُوا** همان عقاید باطل و انحرافی پیشین است؛ نه کفر به پیامبر اکرم . متعلق **مُنْفَكِينَ** را مرحوم علامه طباطبایی فرمودند که منفک از آن سنت الهی هدایت و احتجاج نمی شوند. این بزرگان فرمودند که منفک از عقاید باطل پیشین نمی شوند. در تفرقی که در آیه ی چهارم هم هست اختلافی بود که او را که اخیرا هم عرض کردیم و وارد آن نمی شویم. خب حالا ما باید در دو جهت یک تحلیلی داشته باشیم؛ اولاً چه نسبتی بین بیان مرحوم علامه طباطبایی هست و بیان مرحوم شهید مطهری و مرحوم طالقانی ؟ آیا اینها در عرض هم هستند و در تضاد باهم هستند یا نه به نوعی اینها درون هم جای دارند و هر کدام از یک منظر به این موضوع نگاه کردند.

نکته ی دوم این هست که اگر فرضاً اینها در عرض هم باشند به نوعی ، این آیات قرآن کدام یک از این دو دیدگاه را تأیید می کند یعنی قرائن درون متنی دیدگاه مرحوم علامه طباطبایی را تأیید می کند یا دیدگاه بزرگان دیگر را که ان شاءالله باشد برای جلسه بعد .

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ .